

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی
دنمارک – ششم اپریل ۲۰۱۰

خدا به مسافرت رفته

نسیم در آئینه صاف بهاران
کنار می رفت جهان از
چنگ زمستان
با انگشت ظریف و نرم آرام
نسیم از لطف آهسته آهسته
در نوازش
به سر و روی
سبزه ها و
شاخساران میکشید
نقاب آفتاب از ابر خیره
اشاره می نمود
خورشید تابان
از زیر ابرهای سیاه و تیره
بسوی مرغ فراری زمستان
نگاههای چشم پت و چشم باز میکرد
من هم خسته ز پائیز و زمستان
بی خود روان بر ارغوانزار
ز چوک چهاریکار تا گلغندی

ز شوق سر تا آنجا پیاده
مانده و خسته
نشستم بر سر سنگ بلندی
نگاه تسخیر کرد
شهر و دشت و کهساران
بیاد آمد آن شهرهای پارین
از کنشکا تا امروز
بگرامش را
بجای شمالهای تندش
در غرش طیارات بم افگن یافتم
تمدن گذشته در
خیالم جو جو گشته
سراپای کاپیسا و پروان
شکسته
ز سر افتاده دستار از قلّه سالنگ
گریبان هر دره ز توپ و دشکه و هاوان
ز بالا تا به پایان پاره پاره
جوانان دهقان زیر منها خاک
پدران دست زیر الاشه
زمینش سوخته و خاره خاره
همه جا ویران و مردم بیچاره
ز دست خلق و پرچم و مجاهد و طالب
ز شهر و قریه بر کوه آواره
مگر باغی شده این ملک پروان
که عصر " نادر غدار " نمایان
ربودن طفل و زن از خانه
بکشتند پیرزن و پیر مرد بیچاره
و یا چنگیز برگشته از
صحرای گویی
به قنداغ کشته طفل یکساله
در این فکر و خیال پُر از غم

سر آن سنگ سخت و سیاه و محکم
نظر افتاد به موی لشم
قمچین شلاق کاری نمود هر نگاهم
بیاد آورد مرا آن روز پارین
درین کهسار ارغوانزار
تماشا می کردم
چشم شهلا
در این فکر و خیال باز
حیران
سرود غم سرایم
ولی دیدم
که شاعر پا از رکاب بیرون کشیده
شعر و غزل خسته گشته
پای عروض
به سنگ وزن شکسته
یا که
آن شاعر بیچاره شده
آواره
یا که مرده
کس نیست که
بخواند قصیده
شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار
تا به وزنش بسازد
فرخی برخیز که سرزمین تو شده زار
نه محمود است و نه داغگاه بیست هزار
تا صله دهد بر تو باربار
تاخت و تازش باشد از دهلی تا داغستان
نیست البیرونی که ببیند
فال نکو
آب رفته دوباره بیاید بجو
شرم بادا به این سلطنت و نام نشان

ملتش کرده آواره و
وطنش ویران
تحفه اش راکت و بم است وهاوان
بار قاچاق چو خر بر شانه
از کرملین تا به قصر سفید
کرزی و شورای نظار بیکاره
حلقه بگوش چون
غلام مکاره
خنجر بسینه
قلب ملت پاره پاره
کسی کشته و کسی آواره
خون در جویبارش چون فواره
استعمار و نوکرانش هرکاره
نجوای تب آلود پرستوهای بیچاره
نی بر گوش شنوا
گشته سرود گوش سنگهای خاره
نه پروان و نه غزنه نه بلخ بامی
نه فرخی و نه عنصری و جامی
نه اثریست از شیر مردان نامی
که تا جان دهد در پای آزادی
زمین سخت است و بلند آسمان
ملت افغان
آواره و حیران
در فکر این که:
کجاست خدا و گوش شنوا؟؟؟؟؟